

کمون پاریس

۱۸۷۱/۵/۲۸ تا ۳/۱۸

(بخش ۴)

بلانکی و بلانکیست‌ها



ترجمه و تکثیر <یکی از فعالین چپ در وین - اتریش >

Kontaktadresse: Iran-Rat, Amerlinghaus, 1070 Wien, Stiftgasse 8, 1070 Wien

email: linksaktivist@gmx.at

۳/۱۸ تا ۱۸۷۱/۵/۲۸

(بخش ۴)

۳ - بلانکی و بلانکیست‌ها

لوئی - آگوست بلانکی (Louis-Auguste Blanqui) یکی از بزرگترین انقلابیون پرولتاریائی قرن ۱۹ بود. او دردها قیام ویا کوشش جهت برپائی شورش‌های متعددی شرکت کرد و رهبری آنها را بدست داشت. بلانکی دو بار به مرگ محکوم شد (که مورد عفو قرار گرفت). او ۳۷ سال از عمرش را در زندان بسربرد. نام او با سه انقلاب مهم قرن نوزدهام - ۱۸۳۰، ۱۸۴۸، و ۱۸۷۱ - بهم‌می‌چسبند و از آنها جدائی ناپذیر است. "همه ضد انقلابیون یا شنیدن اسم بلانکی رنگ می‌بازند." واقعیتی که حتی پرودون هم به آن معترف است. در شرکت اولینش در قیام ۱۸۲۷، سه زخم شمشیر و یک گلوله برگردن نصیبش شد. سپس شرکت او در قیام بزرگ ۱۸۳۰ بود که به سقوط بوربون‌ها (Bourbonen) و آغاز سلطنت ژوئیه (Julimonarchie) تا سال ۱۸۴۸ منجر شد. تلاشهای دیگر او برپائی قیام سراسری در فرانسه در سالهای ۱۸۳۴، ۱۸۳۵، ۱۸۳۹، ۱۸۴۰ بود. بلانکی بدلیل رهبری قیام پاریس ۱۸۳۹ به مرگ محکوم شد ولی مورد عفو قرار گرفت. سپس انقلاب ۱۸۴۸ فرارسید که به سقوط رژیم «پادشاه فرانسویان» (Bürgerkönig) لوئی فیلیپ (Louis Philippe) و برقراری جمهوری (وبالاخره کودتای ناپلئون سوم) منجر شد. او بار دیگر بخاطر شرکت در قیام ۱۸۴۸ دستگیر و در سال ۱۸۵۰ به ده سال زندان محکوم شد.

۱۸۵۰: اتحاد بلانکیست‌ها با «اتحادیه کمونیست‌ها» تحت عنوان «جامعه جهانی انقلابیون کمونیست» با امضاء (مارکس، انگلس و ویلیش (Willich) از طرف "اتحادیه" و ویدال (Vidal) به نمایندگی از بلانکیست‌ها) که بدلالیل انحراف از اهداف "دیکتاتوری پرولتاریا" از طرف ویلیش و غیره و مانور زندهای بلانکیست‌ها شکست خورد.

۱۸۷۰: آگوست واکتبر: کوشش او جهت برپائی قیام سرکوب می‌شود، بلانکی بار دیگر دستگیر و به مرگ محکوم می‌شود، ولی بار دیگر مورد عفو قرار می‌گیرد (ترس ارتجاع!).

۱۸۷۱: مذاکرات کمون با ورسای و این خواست که بلانکی درازای ۶۷ گروهان باضافه اسقف پاریس معاوضه شود، به شکست می‌انجامد.

۱۸۷۲: بلانکی (هنوز در زندان بسر می‌برد) به اخراج از فرانسه و تبعید به نئو کالدونی (Kanakien = Neukaledonien)، مجمع‌الجزایری از مستعمرات فرانسه در اقیانوسیه) محکوم

می‌شود، ولی این حکم بدلیل وضعیت بد جسمی و نیز احتمالاً ترس از ایجاد "شورش‌های" کارگری به اجرا در نمی‌آید.

۱۸۷۸: تبلیغات برای آزادی او آغاز می‌شود/۱۸۷۹: با وجود زندانی بودن به نمایندگی از طرف شهر بوردو (صش‌خخسزا) انتخاب می‌شود. انتخابات منحل و بلانکی مورد عفو قرار می‌گیرد.

۱۸۸۱: در یک نشست سیاسی به سگته قلبی دچار می‌شود که در اثر آن می‌میرد. خاکسپاری در پاریس با شرکت نزدیک به ۲۰۰۰۰۰ نفر برگزار می‌شود.

بلانکی از آسمان نیافتاده بود، او در صف طوبلی از انقلابیون فرانسه قرار داشت: - J.Roux, Th.Leclerc, J.f.Varlet و نیز یک زن، Claire Lacombe در طول انقلاب بزرگ و «Les enragés» به آلمانی تقریباً «خشمگینان» معنی می‌دهد.

- ج. بابوف (G.Babeuf) - (همانند توطئه‌گران) قیام ۱۷۹۶ نقطه اوج انقلاب بود. بابوف خیلی سرآمدتر از «خشمگینان» حلقه واسطی با جنبش مدرن کمونیستی بود. - ف. بوناروتی (F.Buonarotti)، شاگرد بابوف بود که آموزش‌های او را در کتابش «چهار فصل تاریخ جامعه» را برای آیندگان بجا گذاشت.

اگر از پیشروان جنبش انقلابی - کمونیستی با لافاصله قبل از پیدایش سوسیالیسم علمی توسط مارکس وانگلس صحبت می‌کنیم، منظورمان نظریه‌پردازان قبل از سوسیالیسم علمی، سوسیالیست‌های تخیلی مانند سنت سیمون (St-Simo)، فوریه (Fourier)، آون (Owen) و چندین نفر دیگر است (۷). در این ارتباط حتماً باید از پیش‌کسوتان مبارزین عملی - سیاسی انقلابی، از روکس (Roux) تا بابوف و بلانکی هم نام برد.

بلانکی ادامه میراث سیاست انقلابی ژاکوبین‌هاست و همچنین ادامه دهنده تبلیغات «خشمگینان» برای انقلاب اجتماعی است، و البته چند قدمی هم جلوتر از آنها است. انقلاب برای او فقط یک انقلاب سوسیالیستی و بدین لحاظ جنبشی کمونیستی بود. راه انقلاب هم تنها از طریق قیام‌های مسلحانه و سازماندهی شده توسط (کادرهای انقلابی مخفی) که توده‌ها را به سمت کسب قدرت سیاسی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا رهنمون گردد، قابل پیمودن است.

او کاملاً مخالف نقش‌ریزی‌های تخیلی است، مخالف امکان طی راه مسالمت آمیزه سوسیالیزم، مخالف جنبش تعاونی (لاسال و پرودون) و همچنین حماقت سندی‌گرایی است. بلانکی اما بهیچ وجه تنها یک "توطئه‌گر" کودتاچی و یا ماجراجو از نقطه نظر هدف‌گذاری و ارزیابی استراتژیک نبود، آنطور که فرصت‌طلبان رنگارنگ از نوع (پرودون تا کائوتسکی) پیش‌زمانه به او نسبت می‌دهند. وزنه اصلی قدرت او مشخصاً در ارزیابی از استراتژی و تاکتیک قیام منجمله مسایل نظامی بود و ضعف او در تحلیل سرمایه‌داری و نیز مسئله رابطه حزب و توده‌ها بود. سردرگمی بزرگ او اما در اقتصاد سیاسی بود که ریشه در ناروشنی‌های تحلیل پیش مارکسیستی سرمایه و ارزش اضافی،

پریها دادن به دریافت بهره، رباخواری، ومالیات‌های ربائی درمقابل استثماری واقعی در تولید دارد. وهمین کمبود تحلیل طبقاتی، روی آوری به عناصر برابری طلبی سیاسی تخیلی واز آنجمله کمونیسم مساوات طلبانه، (جائی که تولید کمونیستی ضرورت می‌یابد) سوق می‌دهد که نتیجه آن روی آوری به زورایده‌آلیستی واراده‌گرایی درانقلاب وتئوری قیام است. نظرات او تمامی، از تصورات نیمه اول قرن نوزدهام، زمانیکه سرمایه‌داری وپرولتاریا هنوز تکامل نیافته بودند، سرچشمه می‌گرفت.

اشتباه دیگر اوسردادن فریادهای ملی‌گرایانه بود، بعنوان مثال در سال ۱۸۷۰، باشعار «میهن درخطر است» (La patrie en danger)، کوشش وافری نمود تا با پیوندزدن آن با انقلاب کبیر فرانسه - ۱۷۹۲- نقش طبقه‌کارگر فرانسه را درانقلاب اروپا برتر نشان دهد.

بلانکیست‌ها در سال ۱۸۶۰ تا حدودی، ولی پراکنده با انترناسیونال همکاری می‌کردند. آنها اختلاف‌های زیادی با انترناسیونال داشتند، بخصوص مخالف سرسخت پرودونیست‌ها بودند و آنها را اصلاح‌طلب وترسوقلمداد می‌کردند، که "کوشش درجهت رایزنی مخفی با دشمن طبقاتی را داشتند" که می‌بایست از انترناسیونال اخراج گردند، همچنین در مورد انترناسیونال پرولتاری، زمانیکه در بین بلانکیست‌ها طنین ملی‌گرایی بلند شده بود، اختلافاتی بروز کرده بود. فقط عده معدودی از بلانکیست‌ها، طبق گفته انگلس، "در مجموع صرفاً به لحاظ غریزه انقلابی و پرولتاری سوسیالیست و از زاویه شفافیت تئوریک کمونیست بودند". وبه برکت وجود ویلانت- که با سوسیالیسم عملی آلمان آشنا بود- آگاهی بیشتری در اصول داشتند. بلانکی هم خود را با سوسیالیسم مشغول کرده بود، ولی آنطور که آثار او (۱۸۶۷-۶۹) مانند «نوشته‌های درباره اقتصاد ملی و اخلاق اجتماعی» نشان می‌دهد، رشد چندانی نداشت. وشاید هم علاقه زیادی به این بحث‌ها نداشت.

در کمون بلانکیست‌ها دارای اکثریت بودند و پرودونیست‌ها در اقلیت و سوسیالیست‌های انقلابی در سال ۱۸۷۰ مطلقاً در اقلیت بودند. (بنا بگفته لاورف (Lavrof) ۲۳ نفر، یا اینکه ۱۸ نفر از هسته اصلی ۷۸ نفره)، ۱۳ نفر از نمایندگان کمون در کمیسیون دارای قدرت اجرایی بودند.

در کمون بلانکیست‌ها در خط اول مبارزه قرار داشتند. آنها عناصری رادیکال و کارکن در کمون بودند. بدون نقش بلانکیست‌ها، تاریخ کمون بدون شک سیر دیگری می‌یافت. تعداد نسبتاً کوچک سوسیالیست‌های انقلابی برای پیشبرد این واقعه بزرگ کاملاً ضعیف می‌بود. بدون بلانکیست‌ها آنها با یک وزنه بزرگی از نو- ژاکوبین‌ها و نو پرودونیست‌های روبرو بودند وبه این اعتبار نکته مثبتی برای قدرت کمون بحساب می‌آمدند و بمعنای منفی آن باعث ضعف کمون می‌شدند. (تاکید بیش از اندازه بر فقط عملیات نظامی و کم بها دادن به اهمیت سازمانهای دموکراتیک- شورائی توده‌ها و کوتاهی در اتخاذ تدابیر اجتماعی)

بلانکی خود در سال ۱۸۷۰ به فرماندهی گردان ۱۶۵ گارد ملی انتخاب شد، ولی قبل از ۱۸۷۱/۳/۱۸ دستگیری می‌شود. با توجه به "ضعف رهبری" عینی کمون، مارکس بلانکی را بخاطر اقتدار و

صلابت نامش- (Benjamin)، تنها فرد لایق (۸) می‌دانست که می‌تواند در رأس جنبش قرار گیرد، آنرا سازماندهی و متحد گرداند و قاطعانه به جلو براند (شهامت بزرگ... حمله به ورسای).

با سرکوب کمون اختلاف‌ها با بلانکیست‌ها به پشت صحنه رفت. کمون از ابتدا از چارچوب نسبتاً تنگ ترها و "اصول" فرقه‌گرایانه انجمن سری ("فرماندهی برای قیام" ۶۹/۱۸۶۸) فراتر رفته بود، و عملاً بلانکی تاریخی را پشت‌سر خود داشت. بلانکیست‌ها در "آموزششان" بطور محدود، پایه‌ای برای سیاست عملی می‌یافتند و در مواردی هم خلاف آنچه را که دکتترین آنها اجازه می‌داد، رفتار می‌کردند: بجای تمرکز رهبری دیکتاتوری از طریق پایگاه انقلابی در پاریس (شک سنتی بلانکیست‌ها به ایالات)، کمون تصمیم به تشکیل یک فدراسیون آزاد از کمون‌های تمامی نواحی کشور گرفت.

با شکست کمون، بلانکیسم بمعنای واقعی‌اش پایان یافت و دیگر جریانی متعلق به تاریخ بود. در این ارتباط کافی است که درسهای قیام ۱۸۶۹/۱۸۶۸ را با عمل واقعی کمون از مارس ۱۸۷۱ مقایسه کنیم.

بقایای جنبش بلانکیست‌ها (در مهاجرت- لندن) در سال ۱۸۷۲ از انترناسیونال خارج شدند، ولی فقط حول اختلاف‌ها در رابطه با مسایل گذشته «مسایل قیام» گروهی تحت نام «**کمون انقلابی**» تشکیل دادند، که هرچند در رابطه با تاکتیک انقلاب به انجمن سری و اراده‌گرایی پایبند بودند، اما خود را در دیگر مسائل بر برنامه تئوری سوسیالیسم علمی پایبند می‌دانستند که خود قدمی به جلو بود. انگلس می‌نویسد، آنها حالا باید دریافته باشند که "**ضرورت عمل سیاسی پرولتاریا و دیکتاتوریش بطور گذرا برای الغاء طبقات، و همراه با آنان دولت است** (نگاه کنید به "برنامه پناهندگان بلانکیست کمون"، مجموعه آثار مارکس و انگلس ۱۸، ص. ۵۲۸. صفحات بعدی، جایی که او «ویلانیت» رهبر جدید بلانکیست‌ها را کاملاً مثبت ارزیابی می‌کند).

نام بلانکی پس از مرگ او هم موضوع جدال نظری داغی درون جنبش کارگری بود. از بلانکی، بعد از فوت او هم از طرف تمامی فرصت‌طلبان، منشویک‌ها و نیمه منشویک‌ها با لهن نفرت‌انگیزی یاد می‌گردد. در این مشاجرات نقد راستین انگلس به اشتباهات وزنده‌ماندن بلانکیسم "بسط" داده می‌شود به هرگونه عمل انقلابی مصممانه و به هر شکلی از "حزب طراز نوین". برای این طیف فرصت-طلب - پارلمانتاریست - سندیکیالیست - تعاونی طلب احمقانه، بلانکی هنوز شبی است که یادآوری آنرا باید از ذهن‌ها بیرون راند. اینکه چندین دهه بعد، و ازه بلانکی از طرف برنشتین (Bernstein) و بعدها کائوتسکی (Kautsky) به عنوان فehشی رکیگ در برخورد به هرگونه درک انقلابی بکار گرفته می‌شد، کاملاً قابل فهم است و بهمین دلیل بیشتر سران انترناسیونال دوم، از جمله ویکتور آدلر (Viktor Adler) اصلاح‌طلب، سازشکار و عظمت‌طلب سوسیالیست خودمان، که ابتدا پنهان و از سال ۱۹۱۴ آشکارا هوادار جنگ بود، نمی‌توانستند هیچ‌گونه تمایل و علاقه‌ای به بلانکی داشته باشند.

در نزد کمونیست‌های انقلابی هم، بلانکی جدال برانگیز بود، بخصوص آنجائیکه آنها به انحراف راست دچار می‌شدند. روزا لوکزامبورگ درباره «مسئله سازمان سوسیال دموکراسی روس» (۱۹۰۴)، در مشاخره علیه «چه باید کرد؟»، لنین را سرزنش می‌کرد، که برنامه حزبی او شدیداً تحت تأثیر بلانکی است. سازمانهای لهستانی و روسی که به بلانکی اشاره دارند و بلانکیسم را بشکل مخلوطی از اراده و کودتا گرائی "بسط داده‌اند" از طرف او بدرستی مورد انتقاد قرار گرفته‌اند، ولی متأسفانه بعضاً از موضع راست همانند قهرمانانی شمشیرباز در برابر آئینه. در «مسئله سازمان...» منشویکها خیلی زیادند. تروتسکی هم که در گذشته در صف منشویکها بود، چنین رویکردی داشت «وظایف سیاسی ما» یک نوشته مبارزاتی علیه «باکو نیسم لنین» و علیه «چه باید کرد؟» (۱۹۰۴) (در حالیکه در سال ۱۹۱۷ موضع کاملاً متضادی اتخاذ می‌کند).

واقعیت این است که لنین نه تنها در لجن‌زاری که انترناسیونال دوم هر چه عمیق‌تر در آن غرق می‌شد، قدم نگذاشت، بلکه برای عناصر صحیح بلانکیسم و حتی ژاکوبینیسم انقلابی ارزش قائل بود، و آنرا باعث افتخار هراقلابی واقعی می‌دانست که به نام ژاکوبینیست‌ها و بلانکیست مورد دشنام قرار گیرد. موضع لنین که بلشویکها سنت مثبت بلانکیسم و ژاکوبین‌ها را - قاطعیت مبارزاتی، تشدید مبارزه، چالش برای دستیابی به قدرت و نه اصلاحاتی اندک و یک حزب پیشاهنگ - بجلو براند، در سال ۱۹۰۴ توسط تروتسکی بشکل کاملاً منشویکی و رقت‌باری مورد انتقاد قرار گرفت.

لنین موضع‌اش را در این مورد در نوشته «مارکسیسم و قیام» به روشنی بیان کرده است. "یکی از مغرضانه‌ترین و شاید هم شایع‌ترین تحریفاتی که احزاب حکمفرمای «سوسیالیست» در مارکسیسم وارد می‌کنند این دروغ اپورتونیستی است که گویا تدارک برای قیام و بطور کلی قیام را به‌مثابه فنی تلقی کردن «بلانکیسم» است. برای اینکه قیام موفقیت‌آمیز باشد، باید به توطئه و یا حزب متکی نگردید بلکه به طبقه پیشرو تکیه نمود. این اولاً. قیام باید به شور انقلابی مردم متکی باشد. این ثانیاً. قیام باید به آنچنان نقطه تحولی در تاریخ انقلاب فرازنده متکی باشد که در آن فعالیت دسته‌های پیشرو مردم بعد اکثر خود رسیده باشد و تزلزل صفوف دشمن و صفوف دوستان ضعیف و دو دل و متزلزل انقلاب از هروقت شدیدتر باشد. اینهم ثالثاً. این سه شرط لازم طرح مسئله قیام، مارکسیسم را از بلانکیسم متمایز می‌سازد." (آثار لنین جلد ۲۶، ص ۴. و صفحه‌های بعدی) این سه شرط برای قیام است، نه اینکه شخص موافق و یا مخالف بدست گرفتن قدرت از طریق قیام باشد.

در پشت انتقاد اصلاح‌طلبان و نیمه اصلاح‌طلبان به بلانکیسم در اغلب موارد خشن و دشمنی شدید با خط انقلابی جنبش‌کارگری پنهان است. هر جایی که سمتگیری جهت ساختمان حزبی از نوع لنین، پیشبرد انقلاب از طریق قیام انقلابی و تسخیر قدرت سیاسی در کار باشد، " نام یک بلانکی که طنیش قرن نوزدهم را به تکان آورده بود" بن ژامین (Benjamin) - با وجود اشتباهاتش، باید زنده نگه داشته شود.

تروتسکی (Trotzki) در نوشته‌اش «**بر علیه کائوتسکی**» از کمونیسم انقلابی در برابر کائوتسکی و دارودسته‌اش، از موضعی انقلابی- کمونیستی دفاع نمود و درک بورژوائی او را متلاشی کرد: تحلیل او از مسئله دیکتاتوری انقلابی پرولتاریائی، رابطه این دیکتاتوری با دموکراسی ظاهری و پارلمانی «شمشیربازی در برابر آئینه» و کاربرد آن بعنوان ابزار کار ضدانقلاب، اهمیت جنبه نظامی قیام، مسئله ترور و نیز "آزادیهای" بورژوازی تمامی دروجوه عمده‌شان درست است.

در اینجا اما تذکر نکاتی را در تمایز با مارکس ضروری می‌دانیم. این تذکرات آنجائی حایز اهمیت است، که تروتسکی در پرتو آن- در سالهای ۱۹۲۰ - به نماینده خط سیاسی بوروکراسی- نظامی در اتحاد شوروی معروف شد. او خواستار نظامی کردن جامعه بود، طبق نظرات اتحادیه‌های کارگری می‌بایست بصورت شبه نظامی سازماندهی شده و در دستگاه دولتی ادغام شوند. او نماینده جدی برقراری سلسله مراتب و نه سازماندهی «**دموکراسی شورائی**» جامعه بود. برای او دموکراسی شورائی فقط پسوندی برای انقلاب بود و آنچه را که لنین بعنوان کنترل کارگری و دهقانی مطرح می‌کرد بیهوده می‌دانست، با این استدلال که دولت بهرحال پرولتاریائی است و پرولتاریا نیازی به کنترل خود ندارد. در مقابل، لنین استدلال می‌کرد که دستگاه دولتی شوراها عملاً جدا از ادعایش، عناصر قوی از زمانهای گذشته را با خود حمل می‌کند و بوروکراسی موجود، زمینه رشد عناصر جدید بورژوائی را فراهم می‌کند. پدیده‌ای که باید علیه آن با بسیج همه جانبه توده‌های کارگری- دهقانی مبارزه کرد. مدت کمی، قبل از اینکه لنین مبارزه علیه «اپوزیسیون کارگری» «چپ» را آغاز کند، لازم دید که به خط سیاسی بوروکراسی- نظامی تروتسکی بر خورد کند.

تروتسکی تصورات خاصی از دموکراسی شورائی داشت: او می‌گوید "دیکتاتوری پرولتاریا با الغاء مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، و درآمد آن تحت سلطه واراده جمعی زحمتکشان بیان خود را نه تنها در شکل اداره بنگاههای اقتصادی جداگانه، بلکه در تمامی عملکرد شوراها می‌یابد." بهیچ وجه این چنین نیست. دموکراسی شورائی باید در یک قدرت مرکزی پرولتاریائی بستر سازی شود، ولی از "پائین" در کارخانه ویا در محل سکونت. پرولتاریا هرگز نباید با "نگاه به بالا" شوراها را خود را انتخاب کند، مگر با جهت‌گیری به "پائین"، به سمت فضای ابتدائی زندگی و کار. صحبت‌ها دیگر اضافی است.

در مورد کمون: تروتسکی به تصمیم برگزاری انتخابات در تاریخ ۱۸۷۱/۳/۲۶ در پاریس و سپس انتقال قدرت از گارد ملی به کمون انتقاد می‌کند، ولی نه از زاویه دید تاکتیکی مارکس، که می‌بایست زمان، در آن موقعیت برای کاری بهتر مثلاً حمله به ورسای (Versailler)، مورد استفاده قرار می‌گرفت، بلکه اصولاً طبق نظر مارکس "یک ارگان جنگی خاص می‌بایست در کانون قیام و برخورد جنگی علیه ورسای، در مقام اول قرار گیرد، اما نه یک سازمان کمیته کارگری خودگردان. آخری می‌بایست بعداً در دستور کار قرار می‌گرفت". برای او بنابراین مسئله نه به جنبه تاکتیک، بلکه به

اصول مربوط می‌شود. این غلط است. البته که می‌بایست در آن لحظه رهبری نظامی در هر زمان تامین می‌شد، البته که در یک لحظه مشخص زمانی خاص مبارزه نظامی می‌بایست کاملاً بصورت عملی در کانون کارها قرار می‌داشت، البته که نمی‌بایست در زیر اسلحه و توپخانه دشمن زمان را (۱۰ روز از ۱۸ تا ۲۸ مارس) با رای‌گیری بیهوده تلف نمود، البته که تعویض بلافاصله قدرت از کمیته مرکزی گارد ملی به نمایندگان منتخب کمون یک تصمیم غلط بود، اما نه اصولی، بلکه تاکتیکی. کمون فقط خودش را به "برخورد نظامی" خلاصه نمی‌کرد، بلکه به یک سری تدابیر و مقررات اجتماعی و سیاسی می‌پرداخت، او می‌بایست خود را با ارتباط با ایالات مشغول می‌کرد، او می‌بایست به مسائل دهقانی جواب می‌داد، او می‌بایست بلافاصله یک ارگان دمکراتیک شورانی بوجود می‌آورد. شاید زمان انتخابات مناسب نبود، شاید زمان انتقال فرماندهی عالی گارد ملی به کمون نامناسب بود، و متعاقب آن، ایجاد قدرت موازی، بعنوان مثال عدم هماهنگی با کمون در ۳/۴/۱۸۷۱ برای شکستن حلقه محاصره ورسای بدلیل سستی کمون، کاملاً فاجعه‌آمیز بود. ولی اینکه یورش بطرف ورسای انجام نشد ربطی به "دمکراسی طلبی" و انتخابات نداشت بلکه مشخصاً ریشه در ناروشتی سیاسی و عدم اطمینان بخود داشت. این مشکلات حل نمی‌شداگر هم کمیته مرکزی «گارد ملی» قدرت را به کمون مسترد می‌کرد. همچنین این درکی نادرست است که در برابر ساختارهای نظامی، دمکراسی کارگری را به "زمان دوری فرا افکند".

در "درس‌های کمون"، تروتسکی می‌نویسد، به نظر او عراق درباره علاقه زیاد به دمکراسی شورانی کمون، تنها بیان افعال و دودلی، و درحقیقت بیان ضعف بودند. دمکراسی در واقع وسیله-ای است در کنار امکانات دیگر برای رسیدن به هدف و اینهم کاملاً درست است که دمکراسی پرولتاریائی فقط وسیله‌ای است برای دستیابی به هدف انقلاب اجتماعی و نمی‌توان از آن گذشت کرد و بدون آن هم شدنی نیست. توده مردم باید از نظر سیاسی سازماندهی شوند و این مهم تنها از طریق دمکراسی پرولتاریائی امکان پذیر است. هر راه دیگری سریعاً به بوروکراسی و برگشت به جامعه بورژوازی منجر خواهد شد. تروتسکی علیه کائوتسکی درباره مارکس می‌گوید "او هیچ جانی، حتی یک کلمه برپرنسیب دمکراسی، که فرای مبارزه طبقاتی قرار داشته باشد تاکید نمی‌کند". این حرف کاملاً درستی است، ولی بدون دمکراسی پرولتاریائی، طبقه کارگر قادر نخواهد بود حاکمیت سیاسی خود را سازماندهی نماید. تروتسکی در اینجا دمکراسی صوری بورژوازی را با دمکراسی انقلابی پرولتاریائی درهم می‌آمیزد. او همیشه فقط از "دمکراسی" و دمکراسی‌خواهی بطور عام صحبت می‌کند. اگر انتقاد او را به دمکراسی پارلمانی بورژوازی صد درصد بپذیریم ولی کم ارزش قلمداد کردن رژیم دمکراتیک انقلابی را از طرف او که امری حیاتی برای دیکتاتوری پرولتاریا است، نمی‌توان پذیرفت.

آنچه را که بعدها استالین را به آن متهم می‌کردند او می‌خواست از آن جلوگیری کند. (البته همیشه نمی‌توانست) می‌توان در نزد تروتسکی در سالهای ۱۹۲۰ یافت. او در سال ۱۹۰۴ که هنوز در جرگه منشویک‌ها بود، علیه «چه باید کرد؟» لنین می‌نویسد. «ابتدا «سازمان حزب» بجای تمامی «حزب»

قراری می‌گیرد و سپس کمیته مرکزی بجای سازمان می‌نشیند و بالاخره یک دیکتاتور جانشین کمیته مرکزی می‌شود. "لنین در طول زندگیش بخصوص بعد از انقلاب اکتر با تمام قوا علیه چنین پدیده‌ای مبارزه کرد و به نارسائی های آن اشاره داشت و به بطور جدی برای تشدید دموکراسی شورائی کار می‌کرد. تروتسکی اما برخلاف او بعد از ۱۹۱۷، خط بوروکراسی و نظامی شدن جامعه را دنبال می‌کرد. واقعیتی که در نوشته‌های او درباره کمون کاملاً قابل رویت است.

در نزد تروتسکی فقط وجه نظامی کمون، قیام و قاطعیت انقلابی بطور یکجانبه برجسته می‌شوند، درحالی‌که برای او "شکل کشف شده دیکتاتوری پرولتاریا" یعنی «دموکراسی شورائی خود - سازماندهی خلق» چندان اهمیتی نمی‌یابد. ولی این تغییر در جهت‌گیری درست تروتسکی در مشاجره با کائوتسکی نمی‌دهد. کائوتسکی که به مبارزه طبقاتی و انقلاب خیانت کرد، کسی که کمون را بزیر پرچم "دموکراسی" بورژوازی، پارلمانتاریسم، "انساندوستی" بزدلانه و بازدارنده و آماده برای مصالحه و همکاری با پلیس کشید و تقبیح کرد، و مستقیماً علیه انقلابیون و بخصوص مبارزه نظامی ظاهر شد، آنهم با پز اظهار تاسف و داشتن تفاهم برای اشتباهات و سرنوشت کمون. کائوتسکی با تبلیغات تحریک آمیز در همین نوشته که هدف نهائی اوست علیه نظام شورائی به خرده‌بورژوائی در مانده و مفلوک تنزل می‌یابد. در اتحاد شوروی، هنگام جنگ داخلی بورژواها بطور موقت از حق انتخاب محروم شدند. او شواراها را "غیرقانونی" اعلام کرد. با این ادعا که، آنها فاقد "اختیار برای نمایندگی قانونی" هستند، "زیرا هیچ خط فاصل حقوقی مابین پرولتاری و بورژوازی وجود ندارد". این کاملاً درست است:

از نقطه نظر حق انتخاب بورژوائی، نمی‌توان مابین بورژوازی و پرولتاریا تفاوت قائل شد.

پی‌نویس‌ها:

۷ - باضافه چند تائی که فراموش شده‌اند، از گذشته‌های دور (۱۷۹۲-۱۶۶۴) بعنوان مثال می‌توان از ژان مسلیه (Jean Meslier) نام برد. این مرد لائیک (دنیوی) که شغل کشیشی داشت از کمونیست‌های ابتدائی بود، این گفته معروف را در وصیت‌نامه‌اش بجای گذاشته است. "این خواست آخرین و تمایل من است که آخرین شاه با روده‌های آخرین کشیش خفه شود". در جریان شورش و اعتصاب‌های عمومی ۱۹۶۸ پاریس، این سخن او بدین سان تعبیر و بردیوارها و میادین شهر نوشته شد "انسانیت زمانی به رهائی دست خواهد یافت که آخرین سرمایه دار با روده‌های آخرین بوروکرات دولتی به دار آویخته شود". روشن است که این جمله یک طنز تاریخی است، ولی نه کلامی دقیق و به جایی، برای تعیین استراتژی و تاکتیک انقلابیون کمونیست.

۸ - و بنژامین (W. Benjamin) «درباره واژه تاریخ» (۱۹۴۰) تز ۱۲ "عنصر شناخت ذهنی تاریخ، خود طبقه مبارز و سرکوب شده است. در نزد مارکس این مقام را آخرین سرکوفت‌شدگان بعنوان طبقه انتقام گیرنده دارا هستند که عمل رهائی را بنام شکست خوردگان اعصار به پایان می‌رسانند. این آگاهی... برای سوسیال دموکراتها همیشه رنج‌آور بوده است. آنها در طول سه قرن موفق

شدند که نام بلانکی را که آوازه‌اش قرن ۱۹ را به تکان آورده بود از ذهن‌ها پاک نمایند، چون اومی-خواست طبقه‌کارگر نقش ناجی نسل‌های آینده را بازی کند، ولی سوسیال دموکراسی در راه رسیدن به این آرمان همواره کارشکنی می‌کرد. طبقه کارگر در مکتب اینان بیشتر نفرت آموخت تا کوشش وفاداری، چون هر دوی اینان از ارثیه لگدمال شدگان گذشته تغذیه می‌کنند و نه از ایده‌ال رهائی نوادگان‌شان."

۹ - تروتسکی: «تروریسم و کمونیسم. بر علیه کائوتسکی» (۱۹۲۰)، «آموزش‌های کمون» (۱۹۲۱)

پایان

تذکر: این مقاله ماحصل یک کلاس عمومی آموزش سیاسی بمناسبت صدوچهل و مین سالگرد کمون پاریس است، که از طرف IA.RKP (الترناتیو برای تشکیل حزب کمونیست انقلابی) در تاریخ ۲۶،۳،۲۰۱۱ برگزار شده بود. این مقاله سپس در نشریه این سازمان <انقلاب پرولتاریائی> شماره ۴۶ مارس ۲۰۱۱ به زبان آلمانی چاپ شد. این بحث در چهار قسمت تنظیم شده است که ترجمه قسمت اول، دوم و سوم آن بیشتر تحت عناوین <شرح وقایع تاریخی>، <درس‌های کمون> و <موضوع جریانات مختلف سیاسی درون و علیه کمون پاریس> در اختیار جنبش قرار گرفته است و حال بخش چهارم و پایانی آن را در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دهیم.

درج، چاپ و نشر این مقاله با ذکر نام و منبع آن آزاد است!

وین- نوامبر ۲۰۱۶

آدرس تماس و دریافت اطلاعات بیشتر:

IA*RKP (Initiative für den Aufbau einer Revolutionär-kommunistischen Partei)
iarkp.wordpress.com ia.rkp2017@yahoo.com

آشنائی با «انقلاب پرولتاریائی» برای خوانندگان جدید

<انقلاب پرولتاریائی> از سال ۲۰۰۱ انتشار می‌یابد. این جریان می‌کوشد با اتخاذ مواضع انقلابی - کمونیستی در مبارزات جاری مداخله‌گر بوده و در پیوند با مباحث تئوریک و عمل سیاسی، مبارزات اجتماعی را به پیش ببرد. این جریان ادامه دهنده سنت «پرچم سرخ» که در سال ۱۹۶۳ توسط

مارکسیست - لنینیست‌های اتریش پایه‌گذاری شده‌بود، می‌باشد، و از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۸۰ نشریه هفتگی اتریشی «مبارزه طبقاتی» را منتشر می‌نمود.

گروه «انقلاب پرولتاریائی» با حرکت و متکی به تجارب و آموزش‌های نزدیک به ۲۰۰ سال جنبش انقلابی بین‌المللی کارگری و نیز مبارزه طبقاتی کنونی در اتریش و در سطح جهان وظایف خود را تعیین می‌کند. کمک، آگاهی‌رسانی و کوشش جهت راهگشایی مبارزات انقلابی طبقه‌کارگر در اتریش در رأس فعالیت‌های آن قرار دارد «انقلاب پرولتاریائی» بر اساس سنت جنبش جهانی انقلابی-کمونیستی مبارزه می‌کند. این جریان از نیم‌قرن پیش به اشتباهات حزب کمونیست شوروی برخورد کرده و از سال ۱۹۶۰ مبارزه قاطعی را علیه بروز رویزیونیسم و روی کار آمدن سرمایه‌داری دولتی و بوروکراتیک در شوروی آغاز و به پیش برده است.

دفاع از خطوط بنیانی مارکسیست- لنینیستی در تئوری و عمل برای انقلاب جهانی در آن زمان منجر به شکل‌گیری یک روزنامه و احزاب جدید انقلابی و کمونیست گردید، که خود را با انقلاب فرهنگی چین مانوئس‌دون همسو گردانیده‌بودند. گروه «انقلاب پرولتاریائی» بر این اعتقاد است که بدون در نظر گرفتن جوانب مثبت تئوری و اقدامات عملی انقلاب فرهنگی چین، تئوری و عمل جنبش کمونیستی - انقلابی نمی‌تواند آنطور که باید به خواسته‌های میرم مبارزه طبقاتی انقلابی جواب داده و آنرا تکامل بخشد.

«انقلاب پرولتاریائی» هر ساله ۴ تا ۶ شماره منتشر می‌شود، که دربرگیرنده بیانیه‌های تبلیغی و ترویجی، موضع‌گیری نسبت به مسایل سیاسی روز، و انعکاس متن سخنرانی‌ها در تجمعات اعتراضی، و نیز پژوهش‌های علمی و تحلیلی و نیز تزه‌های احزاب و سازمانهای مهم جنبش کمونیستی جهانی و اتریشی است.

«انقلاب پرولتاریائی» از دولت و سرمایه مستقل بوده و هزینه خود را تنها از درآمد فروش نشریات و کتب و کسب کمک‌های مالی- مردمی تامین می‌کند. «انقلاب پرولتاریائی» را می‌توانید به شکل PDF از سایت ما (Prolrevol.wordpress.com) چاپ و یا از آن دیدن کنید.

(گروه انقلاب پرولتاریائی)

هزینه اشتراک، یکساله در داخل ۲۰ یورو (۱۵ یورو برای افراد بی‌بضاعت) و در خارج ۳۰ یورو می‌باشد. لطفا مبلغ ذکر شده را به آدرس نشریه و یا مستقیماً هنگام تبلیغات و یا تظاهرات خیابانی... به ما برسانید.

جزواتی که تاکنون منتشر شده است:

- "تشکل مستقل کارگری، واقعیت یا رویا؟" از پیام سیاهکل نشریه سازمان نوزده بهمن، فارسی و آلمانی
- تاملی بر جنبش های اخیر و مسئله انقلاب- فارسی و آلمانی
- ترجمه و تصحیح مجدد " مسئله ملی در ایران" بزبان آلمانی برگرفته از جنگ خلق شماره ۱ ارگان سیاسی – تنوریک چریک های فدائی خلق ایران (ارتش رهایی بخش خلقهای ایران)
- تبعید، مبارزه طبقاتی، وظایف اولیه- فارسی و آلمانی
- بیگانه بودن آری ، بیگانه ماندن چرا؟، راسیسم یک تئوری شبه علمی- فارسی و آلمانی
- بازنگری فعالیت های سیاسی – فرهنگی <شورای دفاع از مبارزات خلق های ایران> و منتخبی از مقالات " گزارش" - ارگان سیاسی خبری شورای دفاع (دفتر اول) اکتبر ۲۰۱۲
- اسنادی درباره نقش خیانتکارانه حزب توده و اکثریت در مقطع سال های ۶۳- ۶۰ (دفتر دوم) اکتبر ۲۰۱۳
- اسرائیل و دموکراسی ملت برتر، تاریخچه ای از صیهونیسم و فلسطین در مبارزه افسانه " کمک قاطع" شوروی در وجود آوردن دولت صیهونیستی اسرائیل
- درباره ضرورت مبارزه مسلحانه ورد تئوری بقاء- از خبرنگار چریک های فدائی خلق ایران- مازندران
- حجاب اسلامی یک پوشش معمولی نیست، سنبل اسارت زن است! از بهرام رحمانی- فارسی و آلمانی
- بمناسبت اول ماه مه ۲۰۱۴، نگاهی به اوضاع جهان، جمهوری اسلامی و وضعیت طبقه کارگر ایران - فارسی و آلمانی
- ماهی سیاه کوچولو و بیداری و رویا- صمدبهرنگی - همراه باجهان بینی ماهی سیاه کوچولو نوشته منوچهر هزارخانی- فارسی آلمانی از انتشارات کلوب مطالعاتی مارکس - Marxergasse 18, 1030 wien
- خشمگین از امپریالیسم، ترسان از انقلاب- مقاله ای از چریک فدائی خلق امیرپرویز پویان
- ادبیات چیست اثر جان بورخس و یلسون ترجمه امیرپرویز پویان
- یک سوال اساسی: چرا مبارزات طبقاتی در کشوری مثل آلمان بسختی تکامل می یابد؟... فارسی و آلمانی
- بمناسبت صدمین سالگرد جنگ جهانی اول- دستها از اکرانین کوتاه باد، ابتدایوگسلاوی حال اکرانین، فارسی و آلمانی
- داعش (ISIS-Islamisches Kalifat) نمونه ای دیگر از ابزار ضد خلقی امپریالیسم، فارسی و آلمانی
- از نشریه سیاسی- تنوریک سازمان ۱۹ بهمن – اکتبر ۲۰۱۴
- سه رساله از سازمان چریک های فدایی خلق، بزبان فارسی و آلمانی - دسامبر ۲۰۱۴
- اول ماه مه روز جهانی کارگران خجسته باد! - مه ۲۰۱۵
- هشت سال جنگ ارتجاعی ایران و عراق و نگاهی به مبارزات گذشته (دفتر سوم)
- تسلط بر منابع، انرژی، مهمترین عامل در باز تقسیم امپریالیستی جوامع نفت خیز تحت سلطه- فارسی و آلمانی
- جنبش کارگری و تشکیلات آن بخش اول، نوشته ای از کمال صالح زاده- یونی ۲۰۱۵ - فارسی و آلمانی

- کنفرانس گوادالوپ ۱۹۷۹ ، سرنگونی شاه و به قدرت رسیدن خمینی- فارسی و آلمانی
- >موقعیت انقلابی و نقش پیشاهنگ کمونیست< از نشریه سیاسی-تئوریک 19 بهمن(پیام سیاهکل) فارسی و آلمانی
- >کمون پاریس ۵/۱۸۷۱ تا ۲۸/۱۸/۳ ، شرح وقایع تاریخی، بخش (۱)< فارسی و آلمانی
- گردآورده‌ای از اعلامیه‌های منتشر شده، در سالهای ۲۰۱۲ - ۲۰۱۵ (دفتر چهارم)
- <کمون پاریس> بخش ۲، درسهای کمون- فارسی و آلمانی
- زنده‌باد اول ماه مه!، جلوه‌ای از آگاهی و عمل تاریخی طبقه کارگر ۲۰۱۶- فارسی و آلمانی
- <کمون پاریس> بخش ۳ موضع جریان‌ات مختلف سیاسی، درون و علیه کمون پاریس- آگوست ۲۰۱۶
- ادیان مجموعه‌هائی سازمان یافته از خرافه- برگرفته از پیام سیاهکل، سازمان ۱۹ بهمن - بولی ۲۰۱۶
- تزهائی درباره راسیسم و سرمایه(بخش ۱) - مقاله‌ای از نشریه کمونیستی کارگری (KAZ)